منوچهرجمالی

انسان، باندیشیدن
در گیتی،از خود،خانه خودرا میسازد

درفرهنگ ایران
نخستین عنصرِ پیدایش جهان
« اصل به هم بستن = انـد » است
« انـد » در« انـدیشیدن » ، همان « اصل به هم بستن » است

« اند =and » که درانگلیسی ، « و» هست
درسانسکریت، به معنای « **به هم بستن** » میباشد

این « نیروی به هم بستن » هست که صورت میآفریند
نامهای صورت : **دیس،** چهره، برَهم، گون(رنگ) ، کالبد، ..

درفرهنگ ایران ، مهرورزیدن انسانهای گوناگون به همدیگر
، ایجاد وحدت میکند
نه « ایمان به یک خدای خالق »
فرهنگ ایران، توحید را نمی پذیرد
بلکه استواربر« سه اصل متمم هم » هست:
1- کثرت (گوناگونی) 2- ابتکارِ همآهنگسازی خود 3- وحدت
ازکتاب « سرمایه فلسفی ایران »

فرهنگ ایران، استوار برپیدایش جهان یا هستی بطورکلی (از خدا گرفته تا به چیزهای دیگر، همه جزوهستی است) ازیک اصل میباشد.این اصل ، چیست ؟ این **اصل** ، **« بستگی »** هست . ازجمله نامهائی که به این اصل ، داده میشد « **انـد =and** » بود، که امروزه در زبان انگلیسی به معنای « و» درفارسی است ، و این « و» ، حرف اتصال میباشد ، و درسانسکریت ، « انـد » ، به معنای « به هم بستن » است . **این اصل به هم بستنده، به هم پیوند دهنده ، هسته ومغزو اندرون وفطرت و طبیعت هرجانی و انسانی هست** . درفرهنگ ایران ، چیزی،« صورت» می یافت که به هم بسته میشد (hambastan) . ولی صورت ، اینهمانی با گوهردرونی داشت . ازاین رو، واژه « چهر» هم معنای « صورت » و هم معنایِ ذات وگوهریا همین « اند » را دارد . این اصل ، در« میان » هرچیزی هست .

به هم بستن (هم بـنـد hamband) یک واژه خشک وخالی انتزاعی نیست، بلکه به هم بستن چیزها و اشخاص باهم و « اشخاص با طبیعت » و « اشخاص با خدا » هست ، به هم بستنِ « **تکـبـوده ها** » ست . « بند» که ازریشه « بستن» است ، به فاصله میان دوعضو میگویند که درعربی مفصل است که همان مفهوم « لولا» باشد. ازاین رو به کمربند که کشتی باشد ،« بند» میگفتند چون نشان پیوند دادن دوبخش تن درمیانست. و نام یوغ نیز بند است که درجهان بینی ایرانی ، « گردونه آفریننده جهان » بود . ایرانیان ، به میان خود، کمربندی می بستند که به عدد خدایان زمان که سی وسه تا بودند (مـر) سی وسه رشته داشت ، چون این واژه « مـر» **معنای** « به هم متصل کردن و مبتکرنوآفرینی ودوستی شدن » داشت .

درفرهنگ ایران، بستن دوچیزباهم ، با یک چسب یا گره یا حلقه ، تنها مقصود ، آن دوچیز به تنهائی نبود ، بلکه مقصود، « به هم بستن همه چیزها » بود . **« دو= 2 »، بُن کثرت شمرده میشد** . بستن دوچیز، با چسب ناپیدا، به همدیگر، با همان « و» ، بیان « پیوستگی همه چیزها باهم ، به کردار« اصل » بود . ما امروزه هنگامی با این قبیل اصطلاحات کهن روبرو میشویم، می پنداریم که مقصود، همان دوچیز است ، ودرنمی یابیم که دراین صورت ، یک اندیشه کلی وانتزاعی

بیان شده است . اینست که بسته شدن دوچیزباهم ، با چسبی که دربستن ، درمیان قرارمیگیرد و متصل میکند، ولی « ناپیدا» میشود، همیشه « **سه تائی شمرده میشود که باهم یکتا** » میشود. گوناگونیها مانند رنگها میتوانند به هم بپیوندند و باهم « رنگین کمان » شوند . این بود که درفرهنگ ایران، 1- کثرت وگوناگونی و2- همآهنگ شوی و 3- وحدت (رنگین کمانی) ، اصلی در برابر « ایمان به توحید » در ادیان نوری بود .

با درنیافتنِ این « **میانه ناپیدا** = این واو» که هسته ومحورفرهنگ اصیل ایرانست ، بسیاری درباختر، تفکر ایرانی را « دوالیست = دوتاگرائیDualist = ثنویت» پنداشتند . درفرهنگ ایران، سراندیشه بستگی واتصال و اتفاق و اتحاد ومهر، در واژه هائی به خود پیکروصورت میدهد که بیان « جفت بهم چسبیده » هستند .**درفرهنگ ایران، الله خالق و جهان مخلوق ، ثنویت بشمارمیآید** ، چون درفرهنگ ایران ، خدا و آفریدگانش ، جفتی هستند که با همان « میانه ناپیدا »، تحول به یک هستی می یابند ، باهم سه تای یکتا هستند، باهم « مهر» میشوند .

بیما که جم باشد ، دوقلو یا همزاد، به معنای امروزه ما نیست که دو وجودِ جدا ازهم باشند ، بلکه دو وجود به هم چسبیده اند . جم ، جفت به هم چسبیده است ، و چون جفت بهم چسبیده است ، مانند یوغ ، گردونه وجود را به جنبش میآورد (میآفریند، عمل میکند، میاندیشد، صورت میدهد ، اندازه میگذارد) . جم ، یا بن همه انسانها، جفت به هم چسبیده ، یعنی « اصل مهر» است . اصلا دراین تصویر، مسئله زن ومرد، مطرح نیست، بلکه انسان ، چه زن وچه مرد، هردو، « بیما یا بیمه » یعنی « جفت به هم چسبیده = اصل مهر» هستند . میپرسیم که چرا این اندیشه ، نابود ساخته شده است ؟

چونکه زرتشت، برضد این سراندیشه « جفت یا یوغ یا سنگ ، که اصل آفریننده هست » بود، و طبعا یزدانشناسی زرتشتی ، این اصطلاحات را درمتون، یا زدوده یا آنکه مسخ وتحریف کرده است .

واژه « **مهر = میترا** » درست بهترین گواه براین رویداد است . واژه « مهر» ، مرکب از « میتmaetha + تره » است . واژه مئت،

درآلمانی Mitte و درانگلیسی mid ودرفارسیmaid+yana میان شده است .
Maid+yana به معنای « جایگاه اتصال واتحاد یک جفت » هست، و دارای همان پیشوند « maetha» هست که هم 1- به معنای « جفت » وهم به معنای2- « اتحاد و اتصال» هردو هست . « تره وتری » همان عدد « سه » میباشد . درتحفه حکیم موءمن ، تری نام « شاهسفرم » هست که به معنای « گیاه سیمرغ » است (شاه ، نام ویژه سیمرغ بوده است) .
اصطلاح « **میان**» درفرهنگ ایران، دوویژگی دارد که بکلی متفاوت با واژه « وسط و واسطه » درعربیست . واژه میان را نمیتوان به وسط یا واسطه ، ترجمه کرد . 1- چنانچه دیده میشود ، **واژه « میان» ، همان واژه « میدان » است** . چرا ؟ این ویژگی تخم یا « چهر» است . آنچه درمیان هست، گسترده وپهن وفراخ میشود ، ولی همان سرشت را دارد که دراصل داشت است . این ویژگی ، تفاوت آنرا با اصطلاح « خلق کردن» نشان میدهد . 2- میان ، دو بخش و دوجفت را باهم چنان متصل میسازد که « یکی » میشوند . به عبارت دیگر، « آنچه واسطه شده است » ، خودش ، حل میشود و ازمیان، ناپدید میگردد . ازاین رو عرفا، واسطه را « اصل شرّ » میدانند و همیشه داستانهائی میآورند که نشان میدهد ، همان فرستنده است که خودش نیز فرستاده میشود . میان، یک جفت را چنان به هم میچسباند که ازآن دو، یکی میشود . این اندیشه « سه تا یکتائی » ، در بسیاری از واژه ها ، بیادگارمانده است . این اندیشه ، شامل سه اصل هست : 1- دو، بیان کثرت و گوناگونی است ، چنانکه «رخش» که نام دورنگ آمیخته بهمست، نام رنگین کمان هم هست 2- ابتکارهمآهنگسازی خود دراین گوناگون ها و افراد 3- وحدت برشالوده همآهنگیِ گوناگونی ها (نه برشالوده یکسان سازی گوناگونی ها) و حفظ غنای گوناگونیها . **مدنیت وجامعه ، برشالوده این اندیشه که پذیرش « غنای گوناگونیها و همآهنگشدن آنها باهم باشد» بنا میشد** .
« میان» دراثرجایگاه اتصال واتحاد دیگرگونه ها ، اصل آفرینندگی شمرده میشد، طبعا « میان هرماهی، که میانِ زمان شمرده میشد » ، چنین ویژگی را داشت . روز 15 ، روز دین خوانده میشد، و روز

شانزدهم، روز« مهربه دین » است . این اصطلاح به معنای آن بود که دین اینهمانی با مهر دارد . درواقع میان ماه ، « مهر» شمرده میشد. ولی « مهر» ، چیست ؟ **روزمهر، انطباق با « مهرگیاه » دارد** . مهرگیاه یا مردم گیاه،« بهروج الصنم » خوانده میشود، که در اصل، « بهروزوصنم » هست، که جفتِ « بهروز وارتا، یا سیمرغ » باهم باشد . این جفت بهروز وصنم ، همان جفت « اورنگ وگلچهره » است که درآثار خواجه حافظ وعبیدزاکان و خواجوی کرمانی باقی مانده است . نه تنها میان ماه سی روز، این اصل مهربود ، بلکه « میان هر شبی» نیز، گاهِ همآغوشی بهرام (بهروز) و سیمرغ (ارتا) میباشد . **میان دوبهره زمان ، همیشه « مهر» است** . زمان را « مهر» به هم می بندد . زمانی که بریده ازهم باشد ، و جهانی که ازهم بریده باشد، وجود ندارد . زمان، پیوسته است . مهر، اصل پیوند میان دوچیز، یعنی اصل پیوند یابی همه جانها باهمست . ازاین رو ، این اصل درمیان هرانسانی هست . **دوئی که سه میشود تا یکی باشد ، تخم همه موجودات است** . این مفهوم، سپس درعرفان نام « عشق» به خود گرفت . عشق ، اصل قدیم هست ، وهمه چیز ازاین اصل ، پیدایش می یابد . پس درهرتخمی (انسان= مردم = مر- تخم)این اصل هست که، به خود، صورت میدهدف و واقعیت می یابد . **هرانسانی درطبیعتش، پیکریابی « اصل مهریا پیوند » است**. این جفت به هم چسبیده ، در درون هرتخمی هست . تخم که نام دیگرش « توم » است ، در آرامی و عبری، به معنای « همزاد » است، و نام « توماس» امروزی ، همین واژه است . همچنین واژه ِ « دانه » ، دراصل « دوانه » بوده است که معنای« همزاد و دوقلو» را دارد.

« اصل» که « تخم یا اند » باشد ، آفریننده و زاینده وپیدایش یابنده است، چون گوهرش همین « اصل پیوند یا مهریا اصل بستگی » است. ازاینرو نام بهمن ، « مینوی مینو، اندی من ، تخم درون تخم ، یا به سخنی دیگر اصل درون اصل ، یا **برترین و نخستین اصل** » است . این مفهوم « بهمن» به کلی با مفهوم بهمن ، نزد زرتشت، فرق دارد ، چون نزد زرتشت ، بهمن ، نخستین تابش (صادره) ازاهورامزدا میگردد، وخود ، از« برترین اصل » فرو میافتد . بهمن ، درونی ترین و محرمترین و صمیمی ترین بخش درمیانِ هرجانی

وهرانسانی است . نام دیگر« مهرگیاه » ، که اینهمانی با روزمهر دارد درکردی « حسن بگی » است که « **اسن بغ** » باشد ، یعنی « سنگ خدا = اصل اتصال و امتزاج » . ودرست گیاه بهمن « حسن بگ اوتی » نامیده میشود که گیاهِ اسن بغ باشد . «اسن = اسنگ » ، سنگ است که ما امروزه به حجرمیگوئیم ، و نزدما انسان بی رحم، سنگدل نامیده میشود . درحالیکه دراصل، سنگ یا اسن ، به معنای امتزاج واتصال و همآغوشی است . درواژه نامه ها ، سنگام و سنگارو سنگم هنوز همین معنی را دارند . نقطه پیوند دورود مهم هندوستان را « سنگام » می نامند، وهندیان براین باورند که رود سوّمی نیزهست که هرچند دیده نمیشود ولی درهمین جا به این دورود دیگر ملحق میشود . این تصویر، باقیمانده همان اندیشه « سوّم » است که اصل میانست که دو چیزو دو پدیده را بطور نامرئی به هم میچسباند .
« اند » ، یا « اصل میان یا مهر یا تخم عشق و همبستگی» است که ازخود ، میآفریند و به جنبش میآورد و به خود، صورت میدهد . این اصل را خدائی ، خلق نمیکند ، بلکه این اصلست . **اصل ، مخلوق نیست** . درشاهنامه، داستانی از زرتشت آورده میشود که زرتشت ، مجمر(آتشدان) آتش را از بهشت میآورد . این سخن ، درست بیان میکند که آتش را که همین تخم آتش یا اصل نخستین باشد، اهورامزدا دربهشت (جایگاه روشنائی بیکران) آفریده است، و زرتشت ، آورنده این « آفریده یا مخلوق اهورامزدا » هست . به سخنی دیگر، **اهورامزدا ،« تخم یا اصل» را میآفریند وبه عبارتی روشن تر ازاین پس ، هیچ تخمی و هیچ اصلی ، ازخودش نیست** . درادیان نوری، درجهان هستی ، چیزی ازخود (=اصیل) نیست و همه ازاین پس ، آفریده اهورامزدایا خدایان واحد دیگر هستند و اهورامزدا هم ، اصل جهان هستی نیست ، چون خود را تخم یا خوشه نمیداند .
ولی « اند» ، خودش، اصل است، خودش به خودش صورت و اندازه میدهد، و ازخودش ، روشن میشود وازخودش ، بینش می یابد .
درتورات و درقرآن ، یهوه و الله، به گل انسان، صورت میدهند (به عبارت دیگر، اندازه به او میدهند) . درالهیات زرتشتی نیز اهورامزدا به هرانسانی، صورت میدهد . این مهم نیست که این خدایان ، انسان را به صورت خود یا به بهترین صورت میسازند . بلکه این مهم است که

انسان، حق ونیروی صورت دادن به خودش را ندارد . ولی درست **مسئله بنیادی ، وجودِ همین نیروی « ازخود ، و به خود صورت دهنده در بُن یا فطرت انسان » است که در« اند » هست ، وبا « اندیشیدن = اند- دیسیدن » واقعیت می یابد** . انسان، دراندیشیدن ، به خود، صورت و اندازه (معیارنیک وبد) میدهد . او معمار وآرشیتکت هستی خودش میباشد . بنای وجود خود را، خودش میسازد .

« اندیشیدن» ، درست بحث ازهمین « اند» است . بحث از« بستگی یا مهرِ آفریننده » است . « اند» ، چه میکند یا چه میشود ؟ اند، دیسیده یا دیشیده میشود . **« دس و دیس و دیش» ، هم به « صورت » گفته میشود و هم به « ساختمان وبنا »** . این اصل بستگی ومهر، ازخود میزهد ومیجوشد، و به خود ، صورت میدهد، و ازخود ، خانه میسازد . اندیشیدن ، خود را خانه میسازد . تن وجان انسان، خانه انسان هستند . انسان، در«صورتش»، درخانه اش زندگی میکند. صورت ، خانه زندگی است . انسان، با اندیشیدن ، ازخود، خانه بنا میکند . **انسان، در گیتی، خودرا ، خانه خود میسازد** . انسان، درگیتی ، خانه میشود . خود شدن ، خانه شدن است . هرصورتی ، خانه است . این اندیشه ، معنائی بسیار ژرف به « صورت » میدهد . **خدا هم درفرهنگ ایران، خانه دارد** . هستی ، خانه بودن است . خدا ، هنگامی هست که خانه شده است . خدای بی خانه ، خدا نیست . همه تن های انسانها ، خانه سیمرغ یا ارتا هست . این سیمرغ هست که درهمه خانه های خود ، درهمه انسانها ، زندگی میکند . سیمرغ ، درآشیانه (شیان) اش ، درقاف میزید ، این معنا را دارد. اهورامزدا هم ، در« روشنائی بیکرانه »، خانه دارد . سیمرغ ، در رنگین کمان ، خانه دارد . رنگ، که « گون » نامیده میشد ، مانند « دیس » ، به معنای « صورت » است . **چون همه تن ها خانه جان یعنی سیمرغست ، همه جانها مقدسند . مقدس ، به معنای گزند ناپذیراست (unantastbar). حقوق بشر درست با این عبارت آغازمیشود که «ارج انسان، گزندناپذیراست » ، و«ارج »، یکی از نامهای سیمرغست** .

ازسوئی، « اند » که بهمن ، اصل جهان هستی باشد ، مجهول وگم است ، نا دیدنی و ناگرفتنی است . هنوزهم به یک شخص مجهول، « فلان و**بهمان** » میگویند. این بهمان ، همان « بهمن » است . این بهمن

؛ در ارتا فرورد(سیمرغ ، درطیف رنگهای به هم چسبیده) ، در رنگارنگی، پدیدارمیشود ، ولی برغم این پیدائی ، درهمین پیدائی هم ، ناگرفتنی میماند . سپس همین ارتا ، تحول ومتامورفوز به اجسام (تنکرد) می یابد ، تن میشود که گرفتنی و دیدنی است ، ولی بهمن درهمین گرفتنی شدن و دیدنی شدن هم ، نا دیدنی و نا گرفتنی میماند ، چون **اورا باید همیشه جُست و او همیشه میخواهد ، صورتی نوین به خود بدهد** . او اصل ، آفرینندگی ازنو ، و اصل جستجوی همیشگیست. اوازجستجو، کام می برد . بهمن ، درارتا (سیمرغ) درآغاز، صورت میشود، وسپس سیمرغ (ارتا) تبدیل به تن انسان وجانوران و « آنچه زنده است » ، میگردد که دیدنی و گرفتنی است. این اندیشه است که شیخ فریدالدین عطار، دراشعارش، بهترین عبارت را بدان داده است :

الحق ، شگفت مرغی، کزتو ، دو کون ، پُرشد
نه بال باز کرده ، نه ز آشیان پریده
دوجهان ، پروبال سیمرغ است
نیست سیمرغ و ، آشیانه ، پدید

درهرانسانی، این بهمن واین سیمرغ (= ارتا) ، اصل وجود او (اند ، اخو ، شیان ،...) هستند. هرانسانی ، پروبال ، یا آشیان سیمرغ است ، هرچند این سیمرغ و بهمن دراین آشیان (شیان = جایگاه اتصال سه = اند)، گرفتنی نیستند . « اند » که بهمن باشد، ناپیدا و ناگرفتنی است وچهره پدیداراو ، یا صورت او، ارتافرورد یا سیمرغست که دیدنی و لی ناگرفتنی است . سیمرغ ، چنانچه پنداشته میشود فقط معنائی را ندارد که در داستان عطار وسی تا مرغ مشهور شده است. بلکه پیشوند « سی » به معنای « سنگ » است . سیمرغ ، به معنای « مرغ سنگی» هست . بهمن ، اسن (اسنگ) بغ است، سنگ – خدا هست . سنگ ، به معنای اصل اتصال وامتزاج یعنی « مهر» یا « انـد= اصل به هم بستگی » است . واین « ارتا فرورد » ، همان « فرن » یا آتش زندگی یا تخم آتش است که در« زهدان مادر»جا میگیرد و خودرا میگستراند و به خود ، صورت میدهد و خانهِ وجود انسان را میسازد. به عبارت دیگر، انسان، درطبیعتش، مدنی وشهری وجهانی و گیتائیست . انسان، خانه درگیتی است ، یعنی نظم وآراستگی است ، یعنی اصل آفریننده نظام اجتماعی و حکومتی وحقوقی و اقتصادی

است . آراستن جهان ، که درفرهنگ ایران، معنای « سیاست » دارد ، اینهمانی با « ساختن خانه » دارد . خدا درانسان، خانه خود را میسازدو درآن زندگی میکند . تن انسان ، آتشکده وجشنگاه ونیایشگاه است . بهمن ، یا اندیشیدن، اصل جهان آرائی یا ساختن خانه ، ساختن شهر، وبنای مدنیت است . اینست که بهمن ، نگهبان کشور است .
« فروهر» که همان « ارتا فرورد = سیمرغ » ، یا همان « آتش جان » باشد، خودش « بنّا ی خانهِ وجود انسان » است . سیمرغ ، این تخم آتشِ وجود خود را که خوشه است، درهرانسانی ، میافشاند . البته یزدانشناسی زرتشتی ، این اندیشه « ازخود، صورت دهی ، ازخود، معمار و بنّای وجود خود بودن » را که درفروهر هست، حذف میکند، چون برضد اندیشه آنست که اهورامزدای زرتشت ، آفریننده است . دریزدانشناسی زرتشتی ، این اهورامزدای زرتشت اس که معماروبنای اجتماع وحکومتست ، وطبعا این حق وتوانائی ازهمه انسانها نیزگرفته میشود. مفهوم سیاست که جهان آرائی باشد، ازهمان خانه ساختن وجود انسان ، آغازمیشود ، و این کار ، باید کار خدای زرتشت باشد ، و نمیتواند در نهاد یا درفطرت خود انسان ، در« اند = تخم » خود انسان ، در فروهرِ خود انسان باشد ، ولی رد پای این اندیشه بنیادی در گزیده های زاد اسپرم بخش 29 نیزباقی مانده است .
« فروهرِ بالاننده ، با تخم در جای – زهدان – رود ، ودرهمان گام از تخمی به آمیزگی – اتحاد تخمه نروماده – و ازآمیزگی به پرخونی گردانیده شود و پس چشم ودیگر اندامها ، نگارده شود .... رویش بالاننده فروهر، دست و پا را پدید میآورد و نری و مادگی را پدید میآورد و رگها و پی هارا میسازد « **و راهرو ها و در و پنجره هارا میسازد مانند راز(طرح نامرئی) یک بنا و معمارکه خانه میسازد** ».
نام دیگر این خدا یا « ارتای خوشه » ، چنانچه خواهیم دید درسغدی، « دیشچی » است که ، به معنای معماروبنا است . این هنربنائی و معماری خدای خوشه ، درهرتخمی که او میافشاند ، نیز هست . هراندی یا تخمی ، درخود به خود ، صورت میدهد و خود را به کردار خانه بنا میکند . اندیشیدن ، ازخود درگیتی ، خانه ساختن است .